

آینه

مجله سیاسی ، ادبی و اقتصادی معرور

بحران

بقلم آقای داور

(نماینده محترم مجلس)

(وزیر سابق فلاح ، تجارت و فوائد عامه)

- « ایزاد ما مثل ایزاد دیگران کامل نیست »
- « اگر وسائل تولید ثروت و شیوه کارمان »
- « چنانکه باید اصلاح نشود از بین خواهیم »
- « رفت » هریو

کلمه بحران در این اواخر ورد زبانها بود - لابد

اساس بحران ما

اقتصادی است

وزرای بلا تکلیف - نمایندگان ملت - ارباب جراند -

مردم بیکار - خلاصه همه از صدر تا بذیل - همه

میپرسیدند بحران کی تمام میشود ؟ همه میگفتند « زود به بحران خاتمه باید داد » .

بالاخره بحران تمام شد : دولت بمجلس آمد - مجلس بدولت

اظهار اعتماد کرد !

اما حقیقت امر را ببخواهید - بحران دوام دارد .

بله - بحران واقعی روز بروز بیشتر میشود !

این اوضاعی را که ملاحظه میکنید اوضاع بحرانی است : اگر

دولت های ما - همه پشت سر هم - جوان مرگ میشوند - اگر مردم از

ادارات ناله دارند و ادارات مردم را بستود آورده اند - اگر هیچکس از

جریان امور راضی نیست - تمام برای این است که از سالها باینطرف از

دوره ناصری تا با امروز - ایران مبتلا به بحران شده و برای رفع آن کاری

نکرده ایم و عملی نمیکنیم !

اساس بحران ما اقتصادی است - همهٔ پیش آمد های دیگر ناشی از آن بحران است - مقصود من هم در اینجا تشریح این موضوع است - نه صحبت از بحران دولت .



پنج سال و چند ماه قبل - تازه بایران مراجعت کرده بودم - یا دو نفر از آقایانیکه بدیدن آمده بودند در همین باب اختلاط میکردیم . آقایان شرحی از اوضاع سیاسی مملکت گفتند - از فشار مامورین دولت و بخصوص ظلم عدلیه شکایتهای حسابی داشتند - صحبت از غریبی مساوات و بی کسی مشروطیت هم بمیان آمد - خائنین و اشراف هم در این میانه سهمی از فحش و لعنت و ناسزا بردند و بالاخره از من پرسیدند : « حالا چه باید کرد؟ » بنظر شما چه میرسد ؟

جوابیکه دادم قریب باین مضمون بود :

« چه باید کرد ؟ فکرتان . اساس خرابی کارهای ما

اول فکر نان بی چیزی است - ملت فقیر بحکم طبیعت محکوم

بتمام این نکبت ها است . شما خیال کردید اصول

حکومت ملی را با چند بذر و اصل و ماده به خلق مردم مفلوک فرو میشود کرد - این بود که تمام سعی و توجهتان دنبال حرف آزادی و مساوات رفت و در ضمن خواستید این بساط مشروطیت کارفرنگ را بدست همت رجال دربار قدیم از قمش تپه تاداشتی و دشتستان پهن بکنید !

« امروز گویا جای تردید دیگر نباشد - دیدید که غلط رفتید و

نتیجه حاصل نشد - پس خوب است - از این عبارت عذر میخواهم -

ما هم مثل بچه آدم از راه کار داخل بشویم : باعتقاد علمای از ما بهتران -

طرز تولید ثروت اساس اخلاق و ادبیات و سیاست ملل دنیا است - حکومت

امروزی ما - زندگانی ایلات - قدرت ایلیخانیهها و خوانین محلی - نبودن

آزادی و همه عیبهایی که گفتید - همه تراوشات طبیعی سبک و شیود است

که ما در تولید ثروت و بعمل آوردن محصول داریم - اگر واقعاً میل دارید

اوضاع عمومی اصلاح بشود زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید - کار

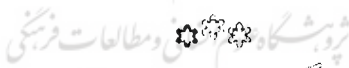
نداشته باشید من شبی چند مرتبه از عشق آزادی ضعف میکنم - نگاه کنید

برای اصلاح زندگی مادی شما چه نقشه و فکر عملی دارم - خلاصه دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می آید »



آنروز که من این جواب را میدادم از مسائل اقتصادی چندان صحبت نمیشد - البته مردم از « بی پولی » ناله داشتند ولی عقیده عمومی این بود که باید يك حکومت آزادیخواه - « از بین اعراف پاکدامن » جست و بسرکار آورد آن رئیس الوزرای « قانونی » ادارات را اصلاح بکند - معارف را ترقی بدهد و مختصر کلام ایران شش هزار ساله را موافق اصول مشروطیت بچرخاند .

بهمین جهت بود که به آزادیخواه بودن رئیس حکومت بیشتر از همه چیز اهمیت داده میشد - اگر میگفتند از این وزیر چه ساخته است - این رئیس الوزراء بچه درد میخورد - همه خلقشان بهم میخورند که این چه سئوالی است - از اینها آزادیخواه تر و پاکتر کجا سراغ دارید ؟ امروز - نسبت بان ایام فکر ما ترقی کرده - « اقتصادیات » همه جائی است - هر نطق و مقاله را که تکان بدهید دوسه نخود « اقتصادیات » از آن میریزد . ولی - اگر از کسی نمیترسیدم میگفتم - باز هنوز اغلب نمیدانیم چه میگوئیم !



برگردیم باصل موضوع .

علل بحران اقتصادی ما
بحران اقتصادی ما از کجا است ؟ چگونه پیدا شده ؟
بحران فعلی يك قسمت ناشی از علل موقتی است :
بدی محصول سال گذشته و بسته شدن سرحدات روسیه -

من باین علل موقتی کار ندارم .

اساس کار ما از جای دیگر عیب کرده - فقر ما مربوط باین نیست که حاصل سال قبل يك قسمت ایران خوب نبوده یا محصولات ما را روسیه نخریده - درد ما اگر منحصر بهمین بود اتقدر ناله و فریاد جا نداشت .
بحران اصل کاری غیر از اینهاست - کهنه تر است و اساسی تر :
بعقیده من بحران اقتصادی ما ناشی از این است که تعادل بین

مصرف و تولید ثروت در ایران بهم خورده - یا روشن تر بخواهیم بگوئیم : ما بیش از قوه تولید خودمان مصرف می کنیم .

اجازه بدهید اول يك مثال بزنم :

فرض كنید اهالی يك قریه - برای اینکه همه بقدر احتیاج خود بخورند و بپوشند - در سال محتاج به صد خروار گندم - دو خروار و پنجاه من پنیر و هزار ذرع پارچه باشند .

اگر بیش از میزان این مصرف - گندم و پنیر و پارچه بعمل بیاورند البته روزگارشان بهتر خواهد شد - مازاد را پس انداز می کنند خوراك و پوشاكشان بهتر می شود - زیادی گندم و پنیرشان را مثلا با گوشت و برنج و روغن معاوضه خواهند کرد - پارچه اضافی را می دهند و زینت آلات می گیرند -

خلاصه زیادی محصول همه را بیش و کم صاحب ثروت میکنند - در زندگانی عموم آسایش و استراحت پیدا میشود -

شاید زندگانی امروز دنیای متمدن - خوراك و پوشاك طبقه سیم اروپای امروز هیچ طرف نسبت با يك قرن بیشتر نیست - مردم عموماً بهتر و بیشتر از سابق میخورند و می پوشند و زندگی می کنند .

حالا خیال كنید اهالی قریه فرضی ما در سال هشتاد خروار گندم - يك خروار پنیر و پانصد ذرع پارچه بیشتر نداشته باشند - نتیجه چه خواهد شد ؟ یا همه بالتساوی باید گرسنگی بکشند و لختی به بینند یا بمعبودی بقدر احتیاج خوراك و پارچه برسند و اکثریت گرسنه و لخت بمانند .

معض اینكه از خودمان مایه نگذاریم ممكن است اوضاع هشتاد و چندسال پیش فلاندر را شاهد بیاوریم :

تا حوالی ۱۸۳۰ میلادی كتان بافی در فلاندر رونق داشت - قریب سیصد هزار نفر با این كسب زندگی می کردند -

در اوائل قرن نوزدهم پارچه بافی بوسیله چرخ در انگلستان پیدا شد - از ۱۸۲۵ این صنعت بنای ترقی گذاشت و رفته رفته كارش بالا گرفت - در ۱۸۴۰ نخ و پارچه های فلاندر كه دست بافت بود دگر در انگلستان بفروش نمیرفت سهل است در داخله مملكت هم دگر مشتری نداشت .

بیچارهائی که کسبشان باین روز افتاده بود تا میتوانند بیشتر کار کردند و کمتر مزد گرفتند ولی با ماشین مسابقه نمیشد داد :
 نساجی که سابقاً روزی دو فرانک کار میکرد بروزی ۶۳ ساتیم
 مزد - تقریباً ثلث مزد سابق ساخت و باوجود این حال اغلب نمی توانستند
 کار پیدا کنند .

در راپورتیکه همان اوقات برای دولت تهیه شده بود می نویسند :
 مزد کارگر برای رفع ضروری ترین حوائجش دگر کافی نیست « مردم
 استطاعت پوشیدن لباس ندارند - عایداتشان باندازه نیست که لااقل بقدر
 کافی غذا بخورند ! »

فرا از گرسنگی به محبس پناه میبردند - در سال ۱۸۴۷ محبس شهر
 بروکسل به تنهایی ۲۴۶۰۰ حبسی داشت ۱۹۴۵۰ نفر از این عده اهل
 فلاندر بودند .

از تمام دهات - زن - مرد - بچه - هرکس قوه حرکت
 داشت بطرف شهرهای نزدیک فرار میکرد - در کنار هر جاده صدها
 نمش زن و مخصوصاً بچه رویهم ریخته میدیدند !

بعد از این مثال بدنیت حال خودمان را تشریح کنیم :

ما هم تا وقتیکه با پیه سوز کار وطن می ساختیم - زنهای شیک
 ممالکمان به کلاهی ابریشمی خوش بودند - دهاتی های فولاد محله و
 کلاستاق عادت به جای نداشتند - ناخوشها مان با شیر خشت خوب
 می شدند یا برحمت خدا میرفتند - گوشها باسه درشکه و بوق اتره و بیل
 آشنا نشده بود - قشونمان برای خودش کسب و کاری داشت (هیزم
 می شکست و تخم مرغ می فروخت) - مالیات مملکت با چند دوجین مستوفی
 و سررشته دار و عزب دفتر وصول می شد یا نمیشد در هر حال خاکی بسر
 ما می کرد - مختصر چه تصدیع بدهم تا وقتی ما باب سلیقه اجداد پدر
 بزرگمان زندگی میکردیم کار و بارمان لا اقل به چشم خودمان بد نبود
 و این دو روزه عمر را بیک شکلی می گذرانیدیم -

آن دورها بین مجموع ثروت کلیه اجناسی که در سال تمام
 افراد ما رویهمرفته مصرف میکردیم و مجموع ثروتی که اهل مملکت بعمل

میاورند تناسبی بود - اگر ثروت زیاد تولید نمی‌کردیم ثروت زیادی هم مصرف نمی‌شد -

از وقتی که پای مصنوعات فرنگ بمیان آمد و قسمت اعظم مصنوعات خودمان ور افتاد - ذوق‌ها تغییر کرد و احتیاجات زیاد شد - از آنروز بحران اقتصادی نرم نرم پیش آمد و آمد و آمد پا و دامن و بالاخره گریبان مان را گرفت تا امروز که باین حالمان انداخته و زیر پنجه آن دست و پا می‌زنیم !

گمان نمیکنم زیاد شدن احتیاج و بالتبعجه - زیاد شدن مصرف محل انکار باشد - ولی باز احتیاطاً چند مثال بزنم :

دوای زمان مرحوم سلطان الحکامای نائینی که یادتان هست ؟ سلطان تا نزدیک‌های عهد مشروطیت حیوة داشت توی نسخه‌های آن مرحوم و اطبای آن دوره هیچ - بقول عوام - از این جوهریات فرنگی میدیدید ؟

ناصرالدین شاه به آن کذائی در اواخر سلطنتش تازه با گنه گنه سرو کار پیدا کرده بود - امروز هیچ عطار بی‌سواد، جرأت دارد بگوید دهاتی‌های شهریار گنه گنه نمی‌خواهند ؟

وقتی در همان عهد ناصری بالاخره اجازه دادند طهران قهوه‌خانه داشته باشد خرج قهوه‌خانه ول خرجی مسلم بود - امروز جوچه مشتری‌های ما دگر بقهوه‌خانه اعتنائی ندارند - « کافه » - « لقانطه » - « رستوران » و « هتل » برای آنها لارم است .

تقریب عمومی بسیاری از مردم تا چندسال پیش منحصر باین بود که دور بساط لوطی غلامحسین و درویش مرحب دو ساعت سرپا بیستند و آخر یک دو پولی سیاه هم چراغ الله ندهند - امروز چقدر از افراد همان مشتری‌های پاقرص درویش مرحب هستند که به معرکه گیری فلک زده درویش می‌بخندند و عوضش بتماشای سینما و تئاتر می‌روند ؟

وقتی مظفرالدین شاه اتومبیل یا به قول بچه‌های آنروز « کالسه دودی » وارد کرده بود بدان می‌آید ؟ دسته دسته مردم میرفتند تماشا کنند به بینند باز این فرنگی خدا خوب کرده چه شیوه بکار زده !!

امسال در راه شمیران افراد طبقات خرده پا اغلب با اتوموبیل قهق و تجریش میرفتند .

خلاصه مصارف ما زیاد شد - همه ماها احتیاجات و عاداتی پیدا کردیم که پدران ما نداشتند - مجموع ثروتی - یعنی مجموع اجناسی - که ما الان همه ساله برای خوراک و لباس و بطور کلی برای زندگی خودمان بعمل میاوریم دیگر کافی برای رفع احتیاجاتمان نیست - این است که عده کثیری از هموطنهای ما زیاد و کم دوچار گرسنگی شدهاند اغلب زارعین « واگردون » ندارند - بیشتر اهل این مملکت یکدست لباس را آقدر میپوشند و وضه میزنند که انسان از سرو وضعشان برقت می آید و خجالت میکشد !

باز جای شکرش باقی است اجناسی که ما فعلاً مصرف میکنیم زیاد کار نمیبرد و بهمین جهت ارزان است و الا مگر می شد چرخ زندگانی ما شش ماه بچرخد ؟ امکان نداشت .

واقعاً فکر بکنید ! اگر بنا بود کارد و چنگال و چاقو یا پارچه که در ایران صرف میشود با همان طرز خودمانی - با دست و پا ابزار وطنی - ساخته و آماده میشد چطور ما میتوانستیم از عهده بر بیائیم ؟ ولی چون کارخانه های انگلیس - به تنهایی در سال بقدری پارچه می یافتند که میشود سه مرتبه دور کره زمین را پارچه پوشانند - چون کارخانه « فرد » در يك روز - (۱۵ مه ۱۹۱۷) - ۳۴۸۲ اتوموبیل میسازد - پارچه و اتوموبیل - اگر نمی ترسیدم می گفتم - طوری « ملاحظه » میشود که ما هم میتوانیم پارچه کار فرنک بپوشیم و اتوموبیل سواری کنیم . اما - با همه اختراعات دیگران - هر قدر هم ملل آدم دنیا خوب کارکنند و جنس زیاد و بالنتیجه ارزان بعمل بیورند - باز این اجناس کار میبرد و قیمت دارد - پس ما که بنا گذاشته ایم خوش سلیقه باشیم ما هم باید در مقابل اجناسی تهیه کنیم - باب ذوق دیگران - به قیمت مناسب و بمقدار زیاد - اگر اینطور نیست بگوئید اشتباه میکنم تا من هم از اشتباه بیرون بیایم و اگر حق با من است بگوئید چه کردیم ؟



البته منکر نیستیم - نسبت به هفتاد سال قبل ما هم در تولید بعضی اجناس پیش رفتیم - مثلاً محصول کشمش و تریاکمان زیاد شد - قالی هم امروز بیشتر از سابق میبافیم -

ولی نکاتی در اینجا است که غافل از آن نباید بود :

اولاً - اگر بعضی اجناس - بیش از گذشته بعمل میاید . بسیاری از ثروت‌های سابق یا بکلی یا تقریباً امروز دیگر تولید نمی شود - شال کرمان و مخمل کاشان برای مثال کافی است .

ثانیاً - با اصولی که ما در فلاح و صنعت و تجارت و بالاخره در تمام زندگانی خودمان داریم تولید ثروت ما منتها تا يك حدی میتواند ترقی بکند و تا يك درجه معینی ترقی کرد .

میگوئید چطور ؟ قدری فکر بکنید دلالتش روشن میشود .

۱ - محصولات ما غالب فلاحتی است و اساساً محصول فلاحتی را تا يك حدی میشود بالا برد - زمین ماشین نیست که مطیع اراده شما باشد - هر چه بخواهید و در هر فصل بخواهید برای شما بسازد .

۲ - صرف نظر از این موضوع - اصول زندگانی ما اجازه نمیداد و نمیدهد مثل دیگران از فلاح خودمان فایده ببریم و محصولمان را زیاد بکنیم .

اگر در این باب تردیدی هست بفرمائید ؟ ما زمین زیاد داریم - راست است - اما با زمین تنها که زندگی نمیشود بهم زد -

محصول ما وقتی فوق العاده میشد که سرمایه و کارمان با زیادی زمینمان

متناسب بشود . -

ولی اینطور که نیست .

میگوئید هست ؟

ما هم آدم کم داریم - هم شیوه کارمان شیوه کار آدم حسابی

نیست - هم از حیث سرمایه دست و بالمان بسته .

کمی نفوس ایران یکی از بزرگترین علل فلاکت ماست - مملکت

باین عرض و طول را با این عده محال است بجائی رساند . چون عده

ما کم است برای همه کار پیدا نمیشود - ولی شرح این موضوع را بوقت دیگری باید گذاشت فعلا همینقدر میخوایم بگویم با جمعیت کم ایران تمام زمین وسیعش را نمیتوان اساساً آباد کرد ولو آنکه جمیع مردم همه اوقاتشان را بکار آبادی زمین میزدند - تا چه رسد باینکه جماعت زیادی از این عده کم ناچار بکارهایی غیر امور فلاحتی باید بپردازند و جمع کثیری هم اصلاً مفت خوری و بیکاره بودن - دزدی و راه زنی و امثال این «مشاغل آزاد» را بر همه قسم کار و شغلی ترجیح بدهند .

خلاصه - بدون تفصیل زیاد - واضح است که ما برای حاصل گرفتن از خاکمان هر چه بخواهید آدم کم داریم و این عده کم هم مثل آدمهای امروز کار نمیکند !

بله - اسلوب کار ما باب زندگی عصر حاضر نیست .

من نمیخواهم بگویم چرا مزارع ما تمام با ماشینهای جدید شخم و کشت نمیشود - نه - ممکن است پس از مطالعه و حساب دقیق ببینیم اصلاً تا مدتی فلاحت با ماشین برای ایرانی صرفه ندارد - فقط قصد من این است که با اصول علمی فلاحت باید ایمان آورد و برعکس آنچه ماهیج بان اعتنا نداریم فلاحت علمی است .

وقتی که علمای دیگران سالها عمر خود را در کشف اسرار خاک صرف میکنند و بقدرت علم نشان میدهند ممکن است از يك دانه گندم تا هفتصد و نه هزار (!) گندم بعمل آورد - زارع بیچاره ما برای اینکه گندمش از شر ملخ و سن محفوظ بماند - به طلسم نویس متوسل میشود و دعا میگیرد و من و شما از ترس جرات نداریم بگوئیم این چه حقه بازی است !

هیچ توجه کرده‌اید گاومیری چقدر از سرمایه مملکت را بباد داده ؟ خبر دارید هنوز در اغلب دهات ما قلم پای ماموری را که بی احتیاطی کند و برای تزریق گاو برود خواهند شکست ؟ میدانید اکثر دهات را طاعون گاوی را با طلسم بندی جلوگیری میکنند ؟

با این معتقدات علمی انتظار دارید زارع ما در يك هکتار زمین صد هزار من سیب زمینی بعمل بیاورد ؟

باری - طول کلام چرا؟ فکر ما بقدری کند - اطلاعاتمان بدرجه کم و کار رعیتان بقسمی جاهلانه است که بحکم طبیعت محصولات ما ممکن نبود و نیست ترقیات فوق العاده بکنند .

خوب - آدم و کارمان این - حالا به بینیم سرمایه مان چه صورت دارد البته همه میدانیم سرمایه یعنی چه - سرمایه محصول و جنسی است که پس انداز شده - بمصرف نرسیده - آنرا کنار گذاشته اند . با توجه باین معنی لابد متوقع نیستیم سرمایه ما زیاد باشد -

سرمایه کسی زیاد است که بیش از مصرف تولید ثروت بکند - ما که دائم مصارفمان زیاد میشود - و بان نسبت تولیدمان پیش نمیرود نمیتوانیم سرمایه داشته باشیم - چیزی علاوه از مصرف برای ما باقی نمیماند که آنرا کنار بگذاریم - آدمی که با بخورو نمیر باید بسازد پس اندازش کجا است !

جائی که سرمایه اینطور کم شد ناچار کرایه پول - نرخ تنزیل بالا میرود . فرع زیاد هم که میدانید - مانع ترقی محصولات فلاحتی است : آبادی و توسعه فلاحت - بدون پول نمیشود - وقتی تنزیل صدی بیست و چهار رسید - چطور میخواهید مالک بفکر آبادانی بیفتد ؟ امروز کدام ملک است که نفع خالصش بصدی بیست و چهار برسد ؟ در این صورت پولی را که بیست و چهار در صد منفعت میدهد بچه علتی کسی بکار آبادی زمین میزند ؟

بر فرض مالکی برای آبادی زمینش محتاج بقرض نبود - شخصاً سرمایه داشت - تصور نمیکنید چون مالکین محتاج زیاد هستند - واغلب به ثلث قیمت حاضر میشوند قرض بگیرند و ملک خودشانرا بیع بدهند آن مالک صاحب مایه بیع گرفتن ملک دیگرانرا بر آباد کردن زمین خودش ترجیح خواهد داد ؟ هم امید بیست و چهار در صد و عایدی بی دردسر دارد وهم مخصوصاً امیداینکه مدت سربرسد و ملکرا بقیمت نازل ببرد ! - البته نتیجه این رقم حساب اغلب جز جمع کردن دهات خرابه چیزی نیست - ولی اگر ما حساب صحیح سرمان میشد که روزگاران

بہتر از اینها بود و مالکی مثل مرحوم سپہسالار سابق عاقبتش بانتحارنمیکشید .
باری تمام آنچه گفته شد خلاصہ کنم : کمی آدم بی بدی سبک
کار - کمی سرمایہ - ہمہ دست بہم دادہ نمیکذارہ املاک ما آباد و
محصولات فلاحتی ما فراوان بشود .

۳ - ترقی محصولات زراعتی ما - چنانکہ دیدیم - ناچار محدود است
در امور صنعتی چه کردیم و چه میکنیم ؟
هیچ !

میخواہید باور کنید کہ این کلمہ « هیچ » را بی

سر ترقی فکر ننوشته ام ؟

اقتصادی دیگران یک دقیقہ در اسلوب کار کردن دیگران تامل کنید

سرعت ترقیات اقتصادی آنها را ببینید و سر ترقی

را در نظر بگیرید آنوقت بحقیقت این کلمہ « هیچ » واقعاً بی خواہید برد

سر ترقیات اقتصادی ممالک غرب را میدانید : « در مدت کم

جنس زیاد بعمل آوردن »

تمام سعی و تدبیر مغرب زمین صرف این میشود کہ فردا نسبت

بامروز با وقت کمتر محصول بیشتر تولید بکنند .

نظر باین اصل است کہ یک کارخانہ آمریکائی با شش نفر کارگر

روزی چهار ہزار تن خط آهن « رایل » بیرون میدہد .

از کرامت اسلوب جدید کار است کہ فرانسہ در فاصلہ ده سال

محصول آهن خودش را بیشتر از دو برابر میکند . در ۱۹۰۳ مجموع

چدن و فولادی کہ بعمل آورده بود ۵،۹۶۶،۰۰۰ تن میشد و در ۱۹۱۳

سال قبل از جنگ ۱۲،۹۳۹،۰۰۰ تن !)

بواسطہ تغییر سبک کار و ایمان باصول جدید اقتصادی ژاپون کہ

در ۱۸۶۸ فقط ہشت ہزار « ین » مس بخارج میفروخت در ۱۹۰۷

بقدری مس استخراج کرد کہ ۲۹،۲۰۰،۰۰۰ « ین » صادرات مس

مملکتش بود !

در اعتقاد باصول جدید آمریکائیہا بیش از سایر ملل غرب قرص

و محکمند - بہمین مناسبت ہم ترقی اقتصادی در آمریکا بیش از ہمہ جا

است : نصف تمام فولاد سالیانه دنیا را آمریکا میدهد
 همینطور ترقی اقتصادی آلمان تمام ناشی از ایمان باصوّل جدید
 است - از برکت این ایمان است که بازارهای عالم پر از اجناس آلمانی
 شده و تنها کارخانه‌های رنگ سازیش در ۱۹۱۲ معادل يك میلیارد و ۷۵۰
 ملیون مارك طلا ثروت تولید کرد (جلد اول ص ۲۳۰) (Herriot Gréer)
 با قرار خود فرانسویها اغلب دواهایی که قبل از جنگ در دواخانهای
 فرانسه بفروش میرسید مال آلمان بود^(۱) چرا ؟ برای اینکه آلمانی در
 عمل بیشتر از فرانسوی باصوّل جدید اعتقاد نشان میداد .

خیال میکنم پیش از این دگر تفصیل لازم نیست -
سر دوراهی : کمر مطلب را همین جا باید درز گرفت - بقدر
 کاستن مصرف یا افزایش تولید کفایت مثال زدیم که کار بمعنی کار آدم چیست .
 خلاصه کلام اینکه احتیاج ما - یا بعبارت دیگر
 مصرف ما - سال بسال زیاد میشود و ثروتی که تولید میکنیم بالنسبه
 بمصارفمان کم است - با این ترقیب ناچار اکثر افراد ما برای رفع
 اغلب احتیاجاتشان معطل و بیچاره میمانند - فقر زیاد و کم بر تمام ناس
 مسلط شده و تا این بحران یعنی این عدم تناسب بین مصرف و تولید علاج
 نشود همه دچار بدبختی خواهیم ماند که هیچ - روز بروز فلاکتان بیشتر
 خواهد شد . -

حالا چه کنیم ؟ گاه عدم انسانی و مطالبات فریبی
 عدم تناسب را چطور میشود از بین برد ؟
 نگفته معلوم است : یا باید از مصرف کاست یا بر تولید
 باید افزود .

جای اما و اگر هم نیست - سر این دو راهی ماندن و پایا کردن
 هم از عقل دور است - یکی از دو جاده را باید جلو داد .
 اما کدام ؟ همه صحبت در اینجا است .

شاید بعقیده بعضی خوب باشد راه کم کردن مصرف را پیش
 بگیریم - مگر مرحوم شیخ فرمودد « چو دخلت نیست خرج آهسته تر
 کن » ؟ ولی باعتقاد من اینراه نه موافق مصلحت است ونه عملی . بله -

(۱) (Enseignements Psychologiques de la Guerre Européenne - Gustave le Bon 513)

این کار اگر شدنی هم بود خوب نبود .

عقل خود شما حکم : حیف نیست که آدم یابو را بر اوتوموبیل ترجیح بدهد ؟

راستی - بین خود و خدا - چو خا بهتر است یا ماهوت ؟ کرباس بهتر است یا چلووار ؟ واقماً خیال میکنید اگر بجای چراغ برق از امشب پیه سوز را زنده کنیم آدم های حسابی بفکر ما نمی خندند ؟

لازمه تمدن جدید پیدا شدن احتیاجات تازه است - هر قدر کسی بزندگانی دنیای امروز آشناتر بشود احتیاجاتش بیشتر خواهد شد - حمام نمره البته بیش از حمام معمولی مصرف بر میدارد - ساختمان و سوخت و سایر لوازمش گران تر میشود ولی هر کس نظافت پستند شد حمام نمره خواهد رفت و باید کاری کرد که همه نظافت پسند بشوند . شما عقیده دارید باید درشکه را از بین برد ؟ من موافقم ولی بشرط اینکه اوتوموبیل بجای درشکه بیاید .

مختصر - بعقیده من - ولو این عقیده بنظر همه کفر بیاید - در صدد کاستن احتیاج و کم کردن مصرف افتادن مخالف با وطن پرستی است .

آرزوی هر وطن پرستی باید این باشد که هر صبح در تمام افراد مردم ایران حس احتیاج تازه طلوع بکند و مصارف هر یک از اهالی مملکت ما چندین برابر شود - آن وقت ما را بدون تعارف آدم میشود حساب کرد که هر ایرانی در سال مبلغ ها بیش از امروز بمصرف مطبخش برساند - لباس تمیز بپوشد - در صورت مخارجش مبالغ عمده برای رفع حوائج صحی و تربیت خود و اولادش به بینیم .

یقین داشته باشید ملت قانع گدا طبیعت و گدا خواهد شد - مردمی که بگویند « گر نباشد شانه از بهر ریش - شانه بتوان کرد با انگشت خویش » مستحق نکبت و ادبارند - قومی که گفت « گر نباشد فرش ابریشم طراز - با حصیر کهنه مسجد ساز » این قوم بقدری دون همت از کار در میاید که یک مشت روی گرده و مملکت و همه چیزش سوار میشود و پیش چشم درویش مسلکش با عصمتش بازی میکند

باری - امیدوارم مرتد نشده باشم - مقصودم این است که کم بردن
مصرف ولو عملی باشد مصلحت نیست -

ولی به گمان من - اصلا این طریق عملی نمیشود .

البته ممکن است بدون هیچ ضرر روی بعضی از مصارف امروز ما قلم
کشید (واقعا چه خواهد شد اگر ما در سال مقداری عطر « کتی »
استعمال نکنیم و از خوردن جگر غاز کار فرنگ بگذریم ؟) اما اغلب
مصارف ما کسر بشو نیست : مردم را از قند و چای منصرف میکنید ؟
یا نمیکذارید قند بایران بیاید ؟ بزور مردم را کرباش و امیدوارید بپوشند ؟ یا حکم
خواهید داد پارچه فرنگ وارد ایران نشود ؟

لانون میگذارید که مردم با پوست بید بسازند ؟ یا جلوی گنه گنه
و سایر « جوهریات » فرنگی را خواهید گرفت ؟
امر میدهید الاغ سواری عمومیت پیدا کند ؟ یا منع می کنید
درشکه و اوتومبیل بایران نیاورند ؟

بکار بردن « کامیون » را تحریم خواهید کرد - تلفون آوردن
را در حکم محاربه با اتمام زمان قرار میدهید ؟ از واردات آهن و فولاد
و نقره و طلا جلو میگیرید ؟ کاشغذ و نفت و شمع و شیشه آلات را
نخواهید گذاشت از سرحد بگذرد ؟ اسلحه نمیخواهید بخرید ؟
اگر در جواب این سوالات می گوئید « بله » - بهزار دلیل
در اشتباه هستید

اگر میگوئید « نه » که اغلب مصارف شما همین ها است و
بنا بر این تصدیق کرده اید از مصرف کاستن عملی نیست .



پس باید بر تولید افزود

راه علاج منحصرا بهمین است و بس .

وقتی ایران را میشود گفت ترقی کرده که همین

اوتومبیل علیه ما علیه در شهرها و بین شهرها و

همه جا در دسترس همه طبقات ناس باشد و تمام مردم دارای جمیع وسائل
آسایش و استراحت بشوند - هر سال چندین صد میلیون ابریشم و پنبه و

پشم و توتون - میوه خشک و تر - مس و سرب و صیجا قسم مال التجاره دیگر بسایر ممالک فروشیم و یا آن پول اجناس خوب فرد اعلیٰ بخریم . خلاصه - تمام هم ما باید مصروف این بشود که جنس مشتری پسند زیاد برای بازارهای داخل و خارج تهیه کنیم - ثروت زیاد بعمل بیاوریم - تولید مان بر مصرفمان بچرید .

چطور باین مقصود باید رسید ؟ من بطور اختصار سه شرط مهم آن اشاره میکنم :

۱ - قبل از بعمل آوردن جنس بازارش را باید در نظر گرفت و باب آن بازار جنس حاضر کرد . -

عادت ما بر این شده که توجه درستی بیازار نداشته باشیم و دنبال پیدا کردن بازار برویم - زبان حال ما تقریباً این است « بازار خودش مارا پیدا خواهد کرد »

این اشتباه است - سالی چندین میلیون ماضر این فکر را داریم ! در این عهدی که ما زندگی میکنیم مشتری کمتر پی متاع میرود - متاع دنبال مشتری است .

تمام نماینده های تجارتمی - مامورین تجارتخانه ها - قونسولهای ملل غرب - همه کارشان این است که بازارهای ممالک دنیا را بگردند - پیدا کنند - بلد بشوند - بسنجند و به بیند چه اجناسی در هر بازار مرغوب تر است - بیشتر طالب دارد - بلیقه مشتری هر بازار چیست ، چطور مشتری دیگران را باید از دستشان گرفت - بچه حقه باید مردم را دارای احتیاجات تازه کرد و جنس های تازه بانها فروخت - چهرنگی به آب باید زد که جنای متاع سایرین پیش مشتری رنگی نداشته باشد ؟ ما از این مسئله کاملاً غافلیم !

نه تجارمان اطلاعات صحیحی از طرز تجارت امروز دارند - نه وسایل مادیشان اجازه این قبیل اقدامات را میدهد و نه قونسول (!) های ما برای این کار قونسول شده اند .

با غفلت از بازار هم جنس زیاد بعمل آوردن حاصل ندارد . وقتی کشیمش ما را جز يك قسمت از اهالی روسیه هیچکسی

نمی‌پسندد و ما بلد نیستیم، زار دیگری را بجوریم و مطابق سلیقه آن بازار جنس تهیه کنیم زیاد کردن کشمش چه فایده خواهد داشت ؟

گل سرخ و توتون مملکت ما بدرد کارخانهای عطرقشی و سیگار سازی اروپا میخوری ولی باید رفت و حرف زد و دستور گرفت و مطابق آن دستور جنس حاضر کرد و فرستاد و از اینراه سالی مبلغ ها فایده برد والا ممکن است سالها بگذرد و هیچکس دنبال توتون و گل سرخ شما نیاید .

۲ - تولید يك قسمت از اجناس فعلی ما درست که حساب کنیم مقرون بصرفه نیست آنها را باید به اجناس دیگر تبدیل کرد . جنس بعمل آوردن البته ضروری است ولی ملت فهمیده وقت و کارش را بی مطالبه صرف بعمل آوردن هر جنسی نمیکند . مثلاً فرانسه هر قسم ماشین میتواند بسازد - اما بسیاری از ماشینها است که از انگلیس و امریکا می‌خرد .

چرا ؟

برای اینکه این دو مملکت معادن ذغال سنگ و آهن زیاد دارند و باین مناسبت آلات و ادوات میکائیکی را ارزان تر تمام می‌کنند و برای فرانسه ماشین وارد کردن از امریکا و انگلیس و صرف وقت کردن در شعبه دیگر تولید ثروت بیشتر صرفه دارد .

ما هیچ اهل این رقم حساب نیستیم !

همچو نیست ؟ اگر بودیم انقدر برنج کاری نمی‌کردیم ؟

نه .. واقعا .. هیچ فکر کردید زراعت برنج چقدر بر ما ضرر میزند ؟

حساب کنید بکنفر آدم تا بعد رشد برسد و عامل زراعت بشود چقدر

تمام خواهد شد - چه مقدار صرف خوراك و پوشاكش میشود و بطور کلی

چه میزان خرج بر میدارد - تخمین زدید ؟ خوب حالا به پیشید باین مخارج

زیاد این ماشین انسانی وقتی بکار زراعت برنج افتاد چطور زود خراب و اسقاط

میشود و از کار میافتد پس قطع نظر از نوع پرستی و صرف از لحاظ

اقتصادی - زراعت برنج - در حکم کسب های ملا نصر الدین علیه الرحمه

ضرر محض است .

اما - همه نطف زندگانی ما در این است که حساب توی کارمان

نیست - والا عوض برنج محصولات دیگری بعمل میاوریم - انوقت هم جان يك عده از مردم بیچاره مان را همه ساله روی این زراعت نمی گذاشتیم وهم محصولی داشتیم که اگر يك سال همسایه مان نمیتوانست آن را بخرد در بازارهای دور دشت هم بفروش میرفت .

باری بطور کلی باید در محصولات فلاحتی و صنعتی خودمان تجدید نظر کنیم - اجناسی را که صرفه ندارد بپندازیم دور - جنسی بعمل میاوریم که بزحمتش بیرزد .

۳ - جنس را به قیمت مناسب وارد بازار باید کرد .

بازار پیدا کردن و سلیقه مشتری و از روی حساب جنس عمل آوردن لازم است ولی کافی نیست - قیمت مناسب شرط اساسی فروش است بیش از هر چیز باین شرط باید توجه داشت :

بهترین اجناس وقتی با قیمت نامناسب وارد بازار شدیمی مشتری است - محصول ما در صورتی به فروش میرسد که نظیر آن را ارزان تر ندهند . این هم مقدر نخواهد شد مگر محصولات خودمان را - اعم از فلاحتی و صنعتی - بر طبق تازه ترین اصول علمی و با صرفه ترین سبک کار بعمل میاوریم و با ارزانترین وسایل تقلیه سریع به بازار برسانیم .



چون میخواهم کوتاه بیایم بیش از این تفصیل نمیشود داد . بطور خلاصه - هر وقت موفق شدیم بیش از احتیاج و مصرفمان تولید ثروت کنیم آن وقت بحران اقتصادی دست از گریبان ما خواهد کشید - نفس راحت کشیدن برای آروز ما مقدر شده و بس

قبل از آن روز هر چه بگوئیم و بگویند - هر رئیس الوزرائی روی کار بیاید و خانه نشین بشود ابدأ تفاوتی در اساس زندگانی ما پیدا نخواهد شد !



يك كلمه ديگر و دعا ميكنم .

کمی باید رفع بحران ماملوم - طریق رفع آن همین - کمی باید بحران بکند ؟
جان ما را از دست بحران خلاص بکند ؟

مردم یا دولت ؟

بہقیدہ من۔ در حال فعلی مملکت - جز دولت هیچ قوہ قادر بر رفع
بحران نیست . از تجار امروز ما نمی شود انتظار داشت بازار برای محصولات
ایران پیدا کنند - دولت باید بہ تجار بازار نشان بدهد .

نمیشود از مردم توقع داشت طرح تازه برای محصولات فلاحتی
یا بریرند . - مامورین متخصص دولت باید مردم را راهنمایی بکنند .

جنس ارزان بعمل آوردن بستہ باصول علمی جدید - طرق
تجارتی خوب - وسائیل نقلیہ خوب و مناسب - کمی کرباہ پول یا عبارۃ
دیگر کمی نرخ تنزیل است کہ آن ہم تا درجہ زیادی مربوط بامنیت قضائی است .
انجام کدام یک از این شروط در قوہ مردم ہی مایہ وبی اطلاع ماست ؟
بلہ - دولت باید این اوضاع پر نکبت امروز ما را عوض کند .

اما کی ؟

لابد باید گفت : « هر وقت خدا بخواهد » !
داور

